

هرمزگان در سفرنامه‌ی نثارخوس

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۷

محمد میردادی*

نرگس بهادری**

چکیده

استان هرمزگان در جنوب کشور ایران در کرانه‌های خلیج فارس و دریای مکران جای گرفته است. کرانه‌های خلیج فارس در استان هرمزگان از دوره‌ی باستان مسکون بوده و مانده‌های تاریخی و یافته‌های باستانشناسی، پیشینه‌ی این استان را با هزاره‌ی دهم پیش از میلاد مسیح پیوند می‌زند. علاوه بر یافته‌های باستانشناسی، نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی نیز از سده‌ی پنجم پیش از میلاد مسیح به این کرانه‌ها اشاره کرده‌اند. یکی از کهن‌ترین نوشته‌های جغرافیایی که به کرانه‌های خلیج فارس و دریای مکران در گستره‌ی استان هرمزگان اشاره کرده، سفرنامه‌ی نثارخوس است که در سده‌ی چهارم پیش از میلاد مسیح نوشته شده است. اسکندر مقدونی پس از رسیدن به هندوستان، برای بازگشت به غرب گروهی از سربازان خود را از دره‌ی ایندوس بر کشتی سوار کرد و آنها را از راه دریا به سوی غرب راهی ساخت. هدف این گروه، رسیدن به دشت سوزیان و ارون رود در دل ایرانشهر بود. نثارخوس به سوی غرب راهی شد و دیده‌ها و شنیده‌های خود را برای آیندگان یادداشت کرد. وی با گذر از کرانه‌های شرقی به ساتراپ مکران رسید و پس از آن، اطلاعات فراوانی درباره‌ی کرانه‌های هرمزگان از بندر بدیس (جاسک)، بندر هرموز کهنه (میناب)، جزایر هرموز، کشم و کیش و دیگر کرانه‌های هرمزگان بیان کرد. روایات وی از کرانه‌های خلیج فارس و دریای مکران، راهنمای مورخان و جغرافیانویسان در بازسازی تاریخ گذشته‌ی این گستره و فرمانروایی ایرانیان از گذشته‌های دور تا کنون بوده است.

کلیدواژه‌ها: هرمزگان، تاریخ، باستان، نثارخوس.

۱- مقدمه

سفرنامه‌ها، یکی از بهترین نوشتارها برای شناخت و بازسازی تاریخ گذشته‌ی هر کشور و منطقه است. این نوشتارها که بر پایه‌ی دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده نوشته شده‌است، می‌تواند راهگشای مورخان در نگارش تاریخ باشد. کشور ایران با توجه به جایگاه راهبردی‌اش در درازنای تاریخ، پذیرای جهانگردان فراوانی بوده‌است. این جهانگردان و مسافران، هر کدام با هدف خاص راهی این سرزمین می‌شدند؛ برخی برای بازرگانی، دیگری برای گشت و گذار و آشنایی با کشورها و تیره‌ها و برخی دیگر نیز با عنوان فرستادگان سیاسی به ایران می‌آمدند. بیشتر جهانگردانی که از مغرب زمین به ایران وارد می‌شدند، سفرنامه‌هایی از خود به یادگار می‌گذاشتند.

سفرنامه‌ی نثارخوس^۱، یکی از دیرینه‌ترین سفرنامه‌هایی است که در آن می‌توان به روایات ارزنده‌ای درباره‌ی ایران، خلیج فارس و کرانه و پس کرانه‌های آن دست یافت. این سفرنامه در سده‌ی چهارم پیش از میلاد مسیح نوشته شد. نثارخوس یکی از سرداران و همراهان اسکندر در یورش به شرق بود که پس از رسیدن به هند، به فرمان اسکندر مقدونی برای شناسایی راه‌های دریایی و بررسی بندرهای مسیر از دره‌ی رود سند در هندوستان راهی شرق شد. هدف از این سفر، شناسایی مسیر دریایی، بررسی کرانه‌ها و بندرهای مناسب برای بازرگانی و رساندن تعدادی از نیروهای اسکندر به ارون رود و خلیج شوش در جنوب غربی بود. نثارخوس در این سفر دریایی، دیده‌ها و شنیده‌های خود را از هندوستان تا میان‌رودان یادداشت کرد که این گزارش‌ها، پایه‌ی بسیاری از نوشته‌های بعدی درباره‌ی خلیج فارس بود. اینک سفرنامه‌ی نثارخوس از بین رفته‌است و ما تنها از تاریخ آریان به وجود این سفرنامه پی می‌بریم. آریان خلاصه‌ای از سفرنامه‌ی نثارخوس را در تاریخ خود ذکر کرده‌است.

استان هرمزگان نیز که در جنوب و جنوب شرقی ایران در کرانه‌های خلیج فارس و دریای مکران جای گرفته است، در این سفرنامه جایگاهی دارد و نثارخوس روایات ارزنده‌ای درباره‌ی گستره‌ی کنونی هرمزگان از شرقی‌ترین نقطه در شهرستان جاسک تا غربی‌ترین نقطه در بندرلنگه و پارسیان بیان کرده‌است. پایه‌ی این پژوهش بر سفرنامه استوار است و علاوه بر آن، آگاهی‌های اندکی درباره‌ی استان هرمزگان بیان می‌شود. این پژوهش یک پژوهش کتابخانه‌ای است و پیش از آن، در این زمینه پژوهش‌های اندکی انجام شده‌است. سدیدالسلطنه کبابی در بندرعباس و خلیج فارس و اعتضاد السلطنه در مرآت البلدان، برگردان‌هایی از سفرنامه‌ی نثارخوس را به صورت کلی در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند.

۲- هرمزگان

استان هرمزگان با ۶۸۰۰۰ کیلومتر گستره و ۱۷۷۶۴۱۵ تن جمعیت (سرشماری ۱۳۹۵، مرکز آمار ایران)، در جنوب کشور ایران در کرانه‌های خلیج فارس و دریای مکران واقع شده‌است. گستره‌ی این استان از شمال به استان کرمان، از شمال غرب و غرب به

1. Nearchus

استان فارس و بوشهر، از شرق به استان سیستان و بلوچستان و از جنوب به خلیج فارس و دریای مکران خاتمه می‌یابد. بر پایه‌ی تقسیمات سیاسی، این استان به سیزده شهرستان تقسیم شده‌است که عبارتند از: ابوموسی، بستک، بشاکرد، بندر جاسک، بندر خمیر، بندر سیریک، بندرعباس، بندرلنگه، پارسیان، حاجی‌آباد، رودان، قشم و میناب. بندرعباس بزرگ‌ترین شهر و مرکز استان هرمزگان است. این شهر در سال ۱۰۳۱ هجری پس از شکست و بیرون راندن پرتغالی‌ها از جزیره‌ی هرموز به فرمان شاه‌عباس یکم صفوی، در جای دهکده‌ی بندل میان ده سورو و مغ^۱ ناخدا ساخته شد. بندرعباس بزرگ و بزرگ‌تر شد و اینک دو روستای سورو و مغ ناخدا را - که در هنگام بنیان گذاشتن شهر، چند فرسنگ از آن دور بودند - در خود جای داد. کشتزار نابد نیز که در شمال خاوری بندل بود، اکنون در درون بندرعباس جای گرفته‌است. بر پایه‌ی نوشته‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی، بخش‌های خاوری استان در گستره‌ی دشت میناب، راه بازرگانی میناب به جیرفت در گستره‌ی شهرستان رودان (سرلک و نوروزی، ۱۳۸۹: ۲) و کوهستان بشاکرد (مستوفی، ۱۳۵۱: ۲)؛ (شارپ، ۱۳۴۳: ۱۱۱) دارای پیشینه‌ی درازی هستند. پیشینه‌ی دریانوردی و بازرگانی در این بخش‌ها به هزاره‌های پیش از میلاد مسیح می‌رسد. یافته‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی، این دیدگاه را استوار کرده‌است (عباس‌نژاد سرشتی و فاضلی‌نشلی، ۱۳۸۵: ۸۲).

کاوش‌های باستان‌شناسی استان، از دهه‌ی پنجاه خورشیدی آغاز شده‌است. برای نخستین بار باستان‌شناسان در جزیره‌ی کشم^۲، هرمز، کیش و بخش مرکزی شهرستان بندرعباس به گمانه‌زنی و کاوش پرداختند و تپه‌های باستانی را از دوره‌ی پیش از تاریخ تا دوره‌ی قاجاریه شناسایی و بررسی کردند. در گمانه‌زنی‌های پس از آن نیز تپه‌های باستانی در غرب و شمال استان یافته شد. هم‌اکنون نیز کاوش‌ها برای روشن شدن تاریخ کرانه و پس‌کرانه‌های خلیج فارس در استان هرمزگان در حال انجام است.

کاوش‌های باستان‌شناسی پیش از انقلاب اسلامی تنها در جزیره‌ی کشم، کیش و بخش مرکزی بندرعباس و اندکی نیز در جزیره‌ی هرمز انجام و گزارش‌های آن در رسانه‌های باستان‌شناسی چاپ شد. در این گزارش‌ها، پیشینه‌ی سکونت در استان هرمزگان تا هزاره‌ی دهم پیش از میلاد مسیح بیان شده‌است. بر پایه‌ی یافته‌های باستان‌شناسی، ثُم سر خون در شرق بندرعباس پیشینه‌ی سکونت ده هزار ساله دارد (توفیقیان، ۱۳۸۷: ۲).

علاوه بر یافته‌های باستان‌شناسی، نوشته‌های تاریخی نیز از دوره‌ی شاهنشاهی هخامنشی به تاریخ این استان اشاره کرده‌است. هرودت، ساکنان جزایر دریای اریتره^۳

۱. در گویش بندری و بسیاری از شهرهای جنوبی ایران، درخت خرما را مغ می‌نامند. کلمه مغ فارسی است و واژه‌ی نخل که جایگزین آن شده، عربی است.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی جزیره‌ی کشم در دوره‌ی باستان، نگاه کنید به: خسروزاده، محوطه‌ها و استقرارهای اشکانی جزیره‌ی قشم، ص ۸۰؛ بابک راد، آثار ساسانی خلیج فارس (جزیره قشم)، ص ۱۱ و عبدالجلیل مرداستنگی، خربس، غار راز آمیز مهر، مطالعات خلیج فارس، دفتر چهارم.

۳. یونانیان باستان، دریای جنوب ایران، هندوستان و شبه جزیره‌ی عربستان را دریای اریتره می‌نامیدند. دریای اریتره‌ی باستانی، خلیج فارس، اقیانوس هند، دریای مکران و دریای عرب را در بر می‌گرفت.

و میک‌ها و یا ماکاها در کرانه‌های خلیج‌فارس و دریای مکران را ساتراپ و شاه‌نشین چهاردهم می‌داند (هرودت، ۱۳۸۲: ۱۹۲) و می‌نویسد: ساکنان این جزایر که شاهنشاه هخامنشی آنها را مهاجران می‌نامد، درواقع مخالفان او هستند که به این جزایر تبعید شده‌اند (همان‌جا). خشایارشا نیز در کتیبه‌ی تخت جمشید از تیره‌ی کوفج (کوهستان کوچ) با نام بخشی از شاهنشاهی پارس یاد کرده‌است (شارپ، ۱۳۴۳: ۱۱۱). بر پایه‌ی نوشته‌های سده‌ی نخست اسلامی، کوهستان کوچ با کوهستان بشکرد^۱ در بخش خاوری هرمزگان همخوانی دارد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲). علاوه بر روایات تاریخی، یافته‌های باستان‌شناسی نیز به رونق پیشه‌ها و زندگی وابسته به کشاورزی، دامپروری و ماهیگیری در بیشتر بخش‌های هرمزگان پس از ورود آریایی‌ها اشاره می‌کند. برجسته‌ترین نشان این دگرگونی‌ها در جزیره‌ی قشم دیده می‌شود (خسروزاده، ۱۳۹۲: ۸۲).

با گذر از دوره‌ی افسانه‌ای و پیش از تاریخ و آغاز دوره‌ی تاریخی تا سده‌ی پایانی شاهنشاهی اشکانی، بیشتر ساکنان کرانه‌ها و بندرهای شمالی و جنوبی خلیج‌فارس و دریای مکران ایرانیان بودند و تازیان در سده‌های پایانی فرمانروایی اشکانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج‌فارس وارد شدند. پس از آن نیز تا سده‌ی هفت میلادی و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، کرانه‌های جنوبی همچنان در اختیار ایرانیان بود. بنابراین، می‌توان گفت در همه‌ی کاوش‌های کرانه‌ی جنوبی خلیج‌فارس، پیشینه، فرهنگ و هنر ایرانی روشن و نمایان است و نمی‌توان از کنار آن گذشت. گفتنی است که هر چه بیشتر در کرانه‌های جنوبی خلیج‌فارس کاوش شود، پیشینه و فرهنگ و هنر ایرانی بیشتر نمایان خواهد شد.

با یورش اسکندر و فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، سردار مقدونی سفر جنگی خود را تا بخش‌های باختری هندوستان ادامه داد. در زمان بازگشت، چند گروه و دسته از سربازان اسکندر به فرماندهی نئارخوس از راه دریایی رود سند به سمت میان‌رودان در دل ایران‌شهر (عراق امروزی) به راه افتادند. گزارش‌های این فرمانده در تاریخ آریان ذکر شده‌است.^۲ نئارخوس در گذر از دریای مکران به خلیج‌فارس و میان‌رودان، روایات ارزنده‌ی درباره‌ی مردمان کرانه‌ها و جزایر ایران در دریای مکران و خلیج‌فارس ذکر کرده‌است.^۳

بیشتر این اطلاعات از بندر بدیس جایگاه کنونی بندر جاسک و بندر هرموز در کنار رود میناب، همچنین جزایر قشم (قشم)، هرمز و لارک ذکر شده‌است. نکته‌ی ارزشمند این گزارش، پیاده شدن سپاهیان نئارخوس در بندر آرموزیا (هرموز کهنه میناب) و سفر او به کرمان برای دیدار اسکندر است. با آگاهی از پیشینه‌ی شهرهای میانه راه هرموز به جیرفت، می‌توان گفت که مسیر مسافرت نئارخوس به کرمان از راه جاده‌ی

۱. هم اکنون به صورت رسمی این گستره را شهرستان بشاگرد می‌نامند که این نام هیچ پیشینه‌ای ندارد و در نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی، نام این گستره بشکرد و بشاکرد است. نگاه کنید به: از کوهستان کوچ تا بشاکرد، از بشکرد تا بشاگرد، پایگاه خبری نگاه جنوب ایران نیوز، ۲ آبان ۱۳۹۸.

2. Arrian, *Anabasis*, Translated By, P. A. Brunt, LEOB Press, HARVARD College, 1983, Book 8 (Indica).

۳. برای آگاهی از بردگان سفرنامه‌ی نئارخوس به فارسی نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج ۱، ص ۴۷۰-۴۵۶ و سدیدا السلطنه، بندرعباس و خلیج فارس، ص ۳۱۳-۳۲۷. (بهتر است از متن انگلیسی بهره ببریم).

باستانی هرموز به جیرفت و کرمان بوده‌است.

در بازگشت از کرمان و ادامه‌ی راه، نثارخوس از دو جزیره‌ی اوآراگانا و اوآراکاتا یاد می‌کند. بنا بر دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، این نام‌ها به جزایر قشم و هرمز یا لارک اشاره دارد. از لابه‌لای روایات نثارخوس، می‌توان زندگی روزمره و اداری استوار کرانه‌های خلیج فارس را پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی مشاهده کرد. این روایت، بیانگر دستگاه اداری نیرومند در کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس و دریای مکران در این دوره است. گفتنی است که هدف ناوگان نثارخوس، گشودن کرانه‌ها و جزایر ایران در خلیج فارس و کرمان نبود، بلکه انگیزه‌ی اسکندر از گسیل کردن این ناوگان، شناسایی راه دریایی هندوستان به میان‌رودان و شناخت بندرهای کرانه‌ی دریای پارس بود.^۱

نثارخوس در نوشته‌هایش از شخصی به نام مازانس یاد کرده‌است (Vincent, 1809: 56). وی فرمانروای جزیره‌ی کشم (قشم) و شاید پادشاه کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس بود و پایتخت او در جزیره‌ی کشم قرار داشت. یافته‌های باستان‌شناسی جزیره‌ی کشم، جایگاه ویژه‌ی این جزیره را در دوره‌ی هخامنشیان نشان می‌دهد. نام ایرانی وی نیز برقراری دستگاه اداری هخامنشیان را در این بخش یادآوری می‌کند. در برگردان زیر، روایات نثارخوس پیش از رسیدن به بندر جاسک و ذکر افسانه‌ی منمنداس در کرانه‌های مکران آغاز می‌شود و پس از راهی شدن آنها از جزیره‌ی کشم به سوی اروند رود و میان‌رودان خاتمه می‌یابد.

۳- سفرنامه‌ی نثارخوس در هرمزگان^۲

وال‌ها در اقیانوس هند، جثه‌ی بسیار بزرگ‌تری نسبت به وال‌های مدیترانه دارند. آن گونه که نثارخوس شرح می‌دهد: زمانی که ناوگان از کویدزا^۳ عبور کرد، دیدند که آب تا ارتفاع زیادی به بالا پرتاب می‌شود. انگار که توسط یک فواره، آب به بالا آمده باشد. آنها به دلیل ظاهر عجیب این مسأله وحشت کردند و علت این واقعه را از ساکنان محلی جویا شدند و پی بردند که وال‌ها دارند در آب بازی می‌کنند و آب را با فشار از سوراخ بینی‌شان به بالا پرتاب می‌کنند. اما جاشوها چنان حیران بودند که پاروها از دستانشان افتاد.

نثارخوس بلافاصله با ناو خودش از میان ناوگان گذشت و به فرمانده‌ها دستور داد که صفی را تشکیل دهند؛ به طوری که سرشان به سمت عظیم‌الجثه‌ها باشد، همانند وقتی که به جنگ می‌روند. در همان زمان به افراد فرمان داد که با تمام توان فریاد جنگ را سر دهند، نهایت تلاششان را به کار گیرند و با پاروهایشان موج‌ها

۱. تا سده‌های نخست اسلامی، جغرافیایان و روایت کرده‌اند که به سبب پیشینه‌ی طولانی و قدرت ایرانیان در کرانه‌های خلیج فارس، دریای مکران، اقیانوس هند و دریای عرب، این دریا با نام دریای پارس شناخته می‌شد.

۲. آغاز برگردان متن اصلی از کتاب:

Nearchus, voyage of Nearchus, William Vincent, London, 1809.

3. Kuidza

را به شدت پارو کنند. سپس آنها از بیم و وحشت‌شان درآمدند و به گونه‌ای به سوی عظیم‌الجثه‌ها پیش رفتند که انگار واقعا یک جنگ بود. زمانی که به دشمن نزدیک شدند سر و صدایشان به اوج خود رسیده بود. شیپورچی دوباره آغاز کرد و صدای پارو زدن در همه جا منعکس شد؛ به همین دلیل عظیم‌الجثه‌ها که انگار به دلیل حمله ترسیده بودند، با سر به اعماق آب شیرجه زدند و به طرف عقب دوباره بالا آمدند و به طرز باشکوهی مثل قبل به پرتاب کردن آب ادامه دادند. خطر رفع شده بود، دریانوردان فریاد زدند و برای رهایی غیر منتظره‌شان دست زدند و شهامت و پایداری نثارخوس را تحسین کردند.

بعضی از این وال‌ها، خشک شده در جزر دریا رها و بعضی دیگر، با طوفان‌ها به ساحل آورده می‌شدند. در این حالت، آنها می‌افتادند و می‌گندیدند تا زمانی که گوشت از استخوان‌هایشان جدا می‌شد و محلی‌ها از آن استخوان‌ها برای ساخت خانه‌هایشان استفاده می‌کردند. استخوان‌هایی که از کناره‌های بدن درآورده شده بود، در تیر سقف و تیر شیب به کار می‌رفتند و کوچک‌ترها در الوار. استخوان‌های آرواره، صاف و مسطح و برای درها مناسب بودند. وال‌ها معمولاً حیوانات دراز و بزرگی هستند. نثارخوس با گذر از کرانه‌های مکران بیان می‌کند که وقتی آنها از کرانه‌های اکتیوفاگی^۱ گذر کردند، درباره‌ی جزیره‌ی کویری در هزار استادیای^۲ ساحل گزارش‌هایی شنیدند.

بومی‌های آنجا معتقدند که این مکان برای خدای خورشید مقدس شده است^۳ و نوسالاً^۴ خوانده می‌شود. مکانی که هیچ کس جرئت بازدید کردن از آن را نداشت و از کسانی که بدان جا رفته بودند نیز دیگر هیچ خبری نیامده بود. در حالی که نثارخوس نزدیک این مکان بود، یکی از کشتی‌های او - که دارای خدمه‌ی مصری بود - ناپدید شد. سکان‌داران محلی که در کشتی حضور داشتند، معتقد بودند این کشتی باید به دلیل نزدیک شدن خیلی زیاد به این جزیره نابود شده باشد.

با این وجود، نثارخوس گروهی را به آن مکان فرستاد و به آنان فرمان داد که در کرانه‌ی جزیره پهلو نگیرند و تنها با فاصله‌ی نزدیک، نام فرمانده را فریاد بزنند. این کار دستاوردی نداشت و نثارخوس شخصاً راهی جزیره شد و در کرانه‌ی آن لنگر انداخت. علاوه بر آن، وی نیروهایش را هم برخلاف میل باطنی‌شان وادار کرد که در آن ساحل پهلو بگیرند و به آن وارد شوند. این کار در مدت زمانی کوتاه به صورت یک افسانه‌ی ایده‌آل منتشر شد. علاوه بر موارد یاد شده، افسانه‌ای دیگر در مورد جزیره وجود داشت. بر پایه‌ی این افسانه، آن جزیره محل سکونت نرئید بود. نرئید^۵ با اینکه نامی شناخته شده نداشت، اما پیشه‌اش اغوای دریانوردانی بود که برای در آغوش کشیدنش

۱. Ikththuphogi، مکران.

۲. Stadia، واحد مسافت در یونان باستان در حدود ۱۵۸ متر.

۳. نیایشگاه خدای خورشید

4. Nosala

5. Nereid

آنجا پهلوی می‌گرفتند^۱. وی آنها را به ماهی مبدل می‌ساخت و در دریا رها می‌کرد. خدای خورشید از این خیانت و بی‌وفایی رنجور شد و به این حوری فرمان داد که اقامتگاه دیگری برای خود برگزیند. با این فرمان، او گفت که آماده‌ی اطاعت است. در غیر این صورت، هیچ قدرتی برای مقاومت نداشت. خدای خورشید از فرمانبرداری او خشنود شد. پس از آن، از سر دلسوزی کسانی را که از افسون او زیان دیده بودند، دوباره از صورت ماهی به انسان تبدیل کرد. نژاد اکتیوفاگی‌ها (مکرانی‌ها) از این انسان‌هاست و نوادگان آنها هم تا زمان اسکندر ساکن آن جا بودند. من به این امر که نثارخوس زمان و استعداد خود را برای تکذیب این افسانه‌ی ایده‌آل تلف کرده و در عین حال نیازی به هیچ گونه اتحادی نداشت، هیچ اعتباری نمی‌دهم و اندیشیدن در مورد این موضوع را حتی برای یک لحظه، کاری بیهوده می‌دانم^۲.

در شمال اکتیوفاگی، سرزمین و بیابان خشک گادروسیا^۳ قرار داشت. رنج کشیدن اسکندر و ارتش او در گذر از این بیابان، به کار قبلی من ارتباط دارد. ناوگان نثارخوس به کرانه‌های کرمان رسیده بود. در آن دماغه، لنگر انداخت و مجبور شد در محوطه‌ی باز کنار ساحل به استراحت پردازد. از این دماغه، مسیر آنها از غرب به شمال غربی تغییر یافت^۴. کرمان مانند اورپته^۵ و اکتیوفاگی منطقه‌ای ویران نبود، بلکه سرشار از ذرت و میوه و چراگاه بود؛ پر درخت و پر آب.

پس از دور زدن دماغه، در بدیس^۶ لنگر انداختند. بدیس با دیگر مناطقی که اخیراً از آن گذر کرده بودند، متفاوت بود. سکنه‌ی بسیار داشت و در آن غلات فراوان، تاکستان، انواع درختان پربار به غیر از درخت زیتون برای استفاده‌ی انسان‌ها یافت می‌شد. آنها پس از رفع عطش و تهیه‌ی آنچه مورد نیازشان بود، بار دیگر به حرکت پرداختند و در ساحلی دیگر لنگر انداختند. روبرویشان به فاصله‌ی یک روز سفر، دماغه‌ای به نام ماکتا^۷ قرار داشت که بر اساس شنیده‌هایشان، بخشی از عربستان بود. آنها از طریق کسانی که با آن منطقه آشنا بودند، مطلع شدند که از آن بندر و بندرهای همسایه، دارچین و دیگر مواد اولیه/ کالاهای مصرفی (می‌توان گفت ادویه‌جات) به سرزمین آشوریان فرستاده و جا به جا می‌شود.

نثارخوس خطی را که در آن پهلوی گرفته بودند و آنها را به دماغه‌ی روبرویشان در سرزمین عربستان وصل می‌کرد، نقطه‌ی آغاز خلیجی می‌دانست که به آن دریای

۱. به افسانه‌ی ملمداس - که تا کنون در کرانه‌های هرمزگان نیز وجود دارد - مشابه است و می‌تواند ریشه‌ی این اسطوره باشد.

۲. گفته‌ی مصحح سفرنامه است.

۳. Gadrosia، در گستره‌ی شاهنشاهی هخامنشی گدروزیا برابر با بلوچستان کنونی است.

۴. دماغه‌ی جاسک

5. Orita

۶. Badis، برابر با بندر جاسک

۷. Maketa، دماغه‌ی مسندم، ماسون دم، مزون و یا ماسون نام فارسی و نخستین عمان است، هر چند عمان نیز نامی فارسی است.

اریتراس^۱ می‌گفتند. این منطقه در واقع همان خلیج فارس است. پس از مشاهده‌ی این دماغه، اونسیکریتوس^۲ پیشنهاد داد که به صورت مستقیم به سمت دماغه حرکت کنند و به خلیج وارد نشوند؛ چرا که ممکن است به دلیل آشنا نبودن با منطقه و این نواحی، سردرگم و با همان مشکلات مشابه قدیمی روبرو شوند.

نئارخوس این پیشنهاد را احمقانه و بی‌معنا و اونسیکریتوس را در اشتباه پنداشت. او خاطرنشان کرد که هدف و نیت اسکندر از راه‌اندازی و تشکیل این ناوگان، جابه‌جایی نیروهایش نه از طریق زمین بلکه از طریق سیاحت و اکتشاف دریایی و آبی بوده‌است، تا شهرها و بنادر موجود، پیدا و کشورهای این نواحی شناسایی و ارزیابی شود. نئارخوس ادامه داد که وظیفه‌ی محوله را بایستی به درستی انجام داد، به خصوص اینک که منبعی برای تأمین تمامی نیازهای اساسی خود پیدا کرده‌اند. او حدس می‌زد و از این امر نگران بود که دماغه‌ی روبرو، بیابانی و خالی از سکنه و آب باشد. چنین تصور می‌کنم که این نگرانی‌ها درست و به جای بود؛ چرا که حال با اطلاعاتی که ما از این دماغه و ساحل داریم، آگاهیم که این سرزمین، بیابانی خشک و بی‌آب است.

پس از پهلوی گرفتن در بدیس^۳، ناوگان هفتصد استادیا در نزدیکی ساحل باقی ماند و ادامه داد تا به نئوپتانا^۴ رسید. ناوگان در مسیری دیگر قرار گرفت و صبح روز بعد پس از گذشتن صد استادیا، به رودخانه‌ای به نام آنامیس در ناحیه‌ی هرموز رسید. در آنجا با آغوش باز از آنان پذیرایی شد و همه‌ی اقلام و اجناس به غیر از زیتون یافت می‌شد. همچنین سربازان و مردان اجازه یافتند که به ساحل بروند و بدین سرزمین راه یابند. همگی از این بابت خوشحال بودند و با یکدیگر از سختی‌ها و مشکلاتی سخن می‌گفتند که در طول مسیر در ساحل اکتیوفاگی و حاشیه‌ی کویبر دیده بودند، یا آنچه از وحشی‌گری بومیان متحمل شده بودند.

بعضی‌ها در جستجوی چیزی که خواسته‌هایشان را برطرف یا کنجکاویشان را ارضا کند، از ساحل به بخش‌های داخلی سرزمین رفتند. در مسیر این پرسه زدن‌ها، با مردی روبرو شدند که لباس و آداب یونانیان را داشت و به زبان آنها سخن می‌گفت. پس از همه‌ی خطراتی که پشت سر گذاشته بودند، دیدن شخصی که به زبان یونانی صحبت کند برایشان حیرت‌انگیز بود و آنان را از شادی به گریه انداخت. از او جویا شدند که او کیست و از کجا آمده‌است؟ وقتی آنها را مطلع ساخت که از اردوگاه مقدونی منحرف شده‌است و اینکه اسکندر و ارتشش در همان نزدیکی است، آنها غوغا به پا کردند و دست زدند و به سرعت او را نزد نئارخوس بردند.

همان داستان تکرار شد و آنها دریافتند که مسافتی به اندازه‌ی پنج روز از پادشاه

1 Erythtas

2 Onesicritus

۳. Badis، برابر با بندر جاسک

۴. Neoptana، با توجه به فاصله‌ی یاد شده با بندر هرموز کهنه در ساحل رود آنامیس می‌توان گفت که این بندر میان بندر سیرک و میناب قرار داشته است.

و ارتشش فاصله دارند. او افزود که می‌تواند آنها را به فرماندار منطقه معرفی کند و بلافاصله هم همین کار را کرد. با شنیدن این خبر، نئارخوس مصمم شد که به ارتش برود. او بعد از ظهر به ناوگان بازگشت، ولی صبح روز بعد دستور داد که کشتی‌ها در ساحل پهلو بگیرند تا آسیب‌ها و خسارات کشتی‌ها را تعمیر و نیروهای نظامی‌اش را در آن محل مستقر کند؛ به همین دلیل، در آنجا اردوگاهی نظامی برپا کرد و آن را با صخره و خاکریز طبیعی حصارچینی کرد. سپس معبری حفر کرد که از رودخانه به دریا وصل بود و کشتی‌ها درون آن مرتب و ایمن بودند.

در حالی که نئارخوس به این امور می‌پرداخت، فرماندار منطقه -که از نگرانی شدید اسکندر در مورد ناوگان دریایی و سفرشان آگاه بود- به امید دست یافتن به پاداش و عرضه‌ی این خبر خوب، خود را از کوتاه‌ترین راه به محل استقرار اسکندر رساند تا خبر آمدن نئارخوس را به پادشاه برساند. اسکندر با اینکه از شنیدن این خبر به محل استقرار پادشاه خوشحال شد، از صحت آن اطمینان نداشت. پس از گذشت چند روز و نرسیدن نئارخوس، شک و شبهه‌ی او افزایش یافت و به این نتیجه رسید که همه‌ی آنچه فرماندار بیان کرده بود، دروغ است. با این وجود، فرمان داد تا چندین گروه در تمامی جهات به حرکت درآیند و به جستجوی نئارخوس و همراهانش بروند. دست خالی برگشتن تعدادی از این گروه‌ها سبب شد اسکندر نسبت به گذشته مضطرب‌تر شود و آن فرماندار را برای اینکه با توهمات اشتباهش او را بازیچه‌ی خود قرار داده‌است، توبیخ و دستور حبسش را صادر کند.

در همین زمان، یکی از گروه‌های گسیل شده توسط اسکندر که با تعدادی اسب و درشکه به جستجوی نئارخوس رفته بودند، در میانه‌ی راه با نئارخوس و آرچياس^۱ و پنج شش همراه او برخورد کردند، ولی به دلیل تغییرات شدید ظاهری آنان، نتوانستند هیچ یک از آنها را بشناسند. این امر طبیعی هم بود؛ چون آنها با لباس‌های پاره پاره، موهای به هم ریخته، بدن‌های لاغر، قیافه‌های رنگ پریده و آفتاب زده که بیانگر درد و رنج آنها بود قابل شناسایی نبودند. وقتی آنها از مکان اسکندر جویا شدند، نظامیان مکان اردوگاه را به آنها گفتند و خود بدون آگاهی از کنار آنها گذشتند. آرچياس که حدس زده بود نیت آنها چیست، گفت: به طور قطع نئارخوس، اگر دچار اشتباه نشده باشم این مردان در همان جاده‌ای هستند که ما از کویر آغاز کردیم، آنها می‌توانند در جستجوی ما باشند. اینکه آنها ما را نشناختند هم جای تعجبی نیست؛ چون ظاهرمان تغییر کرده‌است. نئارخوس موافقت کرد و از آنها پرسید که به کدام سو می‌روند؟ آنها پاسخ دادند که ما در جستجوی نئارخوس هستیم و فرستاده شده‌ایم که درباره‌ی ناوگان جستجو کنیم. دریا سالار در پاسخ گفت: من نئارخوسم و این آرچياس! ما را نزد اسکندر ببرید تا همه‌ی رویدادهای سفرمان را برایش گزارش دهیم. آنها بلافاصله درون درشکه نشستند و همراه با نظامیان به اردوگاه بازگشتند.

در مسیر حرکت به آنجا، بعضی‌ها [که سواره بودند] که مشتاق بودند این خبر

1. Archias

خوب را به پادشاه برسانند، زودتر از دیگران شتافتند و به پادشاه اطلاع دادند که نثارخوس و آرچياس و پنج شش تن از همراهانش در راه رسیدن به آنجا هستند. اما از پیروزی یا شکست در کارهایشان هیچ خبر و گزارشی نداشتند. این موضوع سبب شد اسکندر فکر کند که این مأموران ممکن است به طرز معجزه‌آسایی از آنجا گریخته باشند، ولی باقی نیروهایشان هلاک شده‌اند. لذتی که او برای حفاظت از فرماندها احساس کرد، بیشتر بود از اضطرابش برای بقیه‌ی کسانی که از دست رفته بودند. در همین حال که این موضوع از ذهنش می‌گذشت، نثارخوس و آرچياس به پیشگاه وی رسیدند، ولی آن قدر ظاهرشان تغییر کرده بود که اسکندر به سختی آنها را شناخت. این امر بر شک او افزود که ناوگان نابود شده‌است. اسکندر از دست دادن به نثارخوس خودداری کرد، او را از باقی نظامیان و محافظانش جدا ساخت و برای مدتی بدون آن که چیزی بگوید، به اشک ریختن پرداخت. در همین حال که غم و اندوهش را با اشک ریختن تسکین می‌داد، گفت: نثارخوس! من از اینکه تو و آرچياس نجات یافته‌اید، خشنودم و این امر اندوه مرا در از دست دادن ناوگانم کاهش می‌دهد، ولی به من بگو که چگونه و با چه بدبختی‌ای کشتی‌ها و مردمان من از دست رفتند؟ نثارخوس پاسخ داد: سرورم! همه‌ی کشتی‌ها و مردمانتان سالم و سلامتند و ما برای رساندن این خبر خوب نزد شما آمده‌ایم. پس از شنیدن این سخنان، پادشاه بیشتر گریست؛ چون سالم بودن آنها و ناوگانشان واقعاً برایش نامنتظره بود. نثارخوس ادامه داد: همه‌ی کشتی‌ها در دهانه‌ی آنامیس پهلو گرفته و در حال تعمیرند. پادشاه در پاسخ گفت: قسم می‌خورم به آمون اهل لیبی و ژوپیتر یونانی که من از این بابت احساس لذت بیشتری می‌کنم تا به سلطه گرفتن کل آسیا؛ چون اگر ناوگانم نابود شده بود، همه‌ی اتفاقات خوبی که برایم رخ داده بود خنثی می‌شد. در همان زمان، فرماندار هرموز که اسکندر او را به دلیل آوردن خبر دروغ به زندان انداخته بود، با دیدن نثارخوس به پاهایش افتاد و گفت: ببین، این جایگاه من است به عنوان نخستین فردی که خبر رسیدن تو را آورده‌است.

نثارخوس پادرمیانی کرد تا او آزاد شود و بی‌درنگ این خواسته‌ی او پذیرفته شد. اسکندر به دلیل محفوظ ماندن ناوگانش به درگاه ژوپیتر محافظت‌کننده، هرکول، آپولوی دور کننده‌ی بدی‌ها، نپتون و همه‌ی خدایان دریا قربانی داد. او دستور داد به مناسبت این شادی، بازی و سرگرمی‌هایی اجرا شود تا توانایی‌های ذهنی و فراست شخصی را به نمایش گذارند. سپس جلسه‌ای رسمی را در حضور کل ارتش برگزار کرد. در این جلسه، نثارخوس مرکز توجه و تحسین همه بود و هر کجا که ظاهر می‌شد، به سمتش حلقه و شاخه‌ی گل پرتاب می‌کردند. در پایان جشن، پادشاه نثارخوس را مورد خطاب قرار داد و گفت: نثارخوس! قصد من این است که تو را بیش از این در پریشانی و زحمت نیندازم و فرماندهی دیگری را بفرستم که ناوگان را به خلیج شوش^۱ برساند.

۱. Soosa، مراد از این نام، شهر شوش در دشت سوزیان و اروند رود است. شوش یکی از پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی به شمار می‌رفت.

نثارخوس پاسخ داد: عالی جناب! هم آرزو، هم وظیفه‌ی من است که از فرمان شما پیروی کنم. اما اگر می‌خواهید در حق من لطفی کنید، به من اجازه دهید که تا آخر این مأموریت، در جایگاه خود بمانم و ناوگان را در امنیت به خلیج شوش برسانم. نگذارید که بگویند شما همه‌ی مصائب و خطرات سفر را به جان من انداختید و در نهایت، شخص دیگری افتخار به سرانجام رساندن آن را به دست آورد. این کار وظیفه‌ی من است، حال آن که دیگر هیچ خطری هم برای مواجه شدن با آن وجود ندارد. اسکندر نگذاشت او بیش از این ادامه دهد و پیشنهاد او را پذیرفت. او تأیید کرد که ادامه‌ی خدمات نثارخوس را به او بدهکار است. سپس فرمان داد که گروه کوچکی از محافظان، او را در برگشت به ساحل همراهی کنند. حمایت بیشتری لازم نبود؛ چون استان را به قدر کفایت تحت سلطه‌ی خود داشتند. اما بازگشتش عاری از دشواری نبود، چون محلی‌ها به دلیل برکنار ساختن استاندار سابقشان توسط پادشاه، در حال شورش بودند و پشت کوه‌ها در انتظار برگشت نثارخوس تا جلوی او را بگیرند. تلپولموس^۱ که استاندارد انتصابی جدید منطقه بود، هنوز به طور کامل در این سمت خود جای نگرفته بود و از همین رو، نثارخوس ناگزیر بود دو سه بار در روز با شورشگران دست به گریبان شود. او با همه‌ی توانش پیش رفت، سختی‌ها و خطرات متعدد را پشت سر گذاشت و به آنامیس رسید.

او برای ژوپیتتر حفاظت‌کننده قربانی کرد و بعد از به نمایش گذاشتن تمرینات و حرکات ورزشی، برای حرکت آماده شد. این‌ها آداب و رسوم مذهبی است که لازم بود برای موفقیت در سفر در نظر گرفته می‌شد. ناوگان پس از سیصد استادیا از یک جزیره‌ی کوچکی عبور کرد و در جزیره‌ی بزرگ‌تری در همسایگی آن پهلو گرفت. جزیره‌ی کوچک، اورگانا^۲ و جزیره‌ی بزرگ‌تر با هشتصد استادیا درازا، اوراکتا^۳ نام داشت. این جزیره‌ی مسکونی، سرشار از ذرت، تاک و درختان خرما بود. فرماندار این جزیره مازانس^۴ بود که برای رساندن ناوگان به شوش به نثارخوس پیشنهاد همکاری داد. ساکنان اوراکتا وانمود می‌کردند که می‌توانند مقبره‌ی اریتراس^۵ را به او نشان بدهند. کسی که به گفته‌ی آنان، اولین فرمانروای سرزمینشان بود و اسمش را بر روی اقیانوس اریتراس یا حداقل آن قسمت از آن که تحت عنوان خلیج فارس شناخته می‌شود، گذاشت.

وقتی ناوگان، دوباره راهش را از سر گرفت، آنها تا دویست استادیا از کنار ساحل این جزیره آمدند و کنار جزیره‌ی کوچک‌تر که در چهل استادیایی^۶ جزیره‌ی بزرگ‌تر بود، پهلو گرفتند. این جزیره برای نپتون، مقدس و غیر قابل دسترس گزارش شده بود.

1. Tlepólemus

۲. Órgana، جزیره‌ی هرموز یا لارک

۳. Oarakhta، جزیره‌ی کشم

4. Mazênê

5. Érythrêan ocean

۶. شاید جزیره‌ی هنگام؛ زیرا این جزیره در کنار جزیره‌ی قشم قرار دارد.

صبح که در حال خروج از آن جا بودند، مد فروکش کرد و ناگهان جزر پدید آمد و سه کشتی از ناوهایشان فوراً به گل نشستند. دیگر کشتی‌ها نیز با دشواری بسیار از مناطق کم عمق به پر عمق گریختند. آن سه ناوی که به گل نشسته بودند نیز وقتی دوباره مد شد، شناور شدند و روز بعد به دیگر ناوگان پیوستند. ناوگان یک مسیر چهارصد استادیایی را به خوبی آمده بود و دوباره در جزیره‌ی دیگری پهلو گرفت که سیصد استادیای^۱ از خشکی فاصله داشت.

صبح که شد، دوباره لنگر ناو را بالا کشیدند. جزیره‌ای به نام پولورا^۲ را در سمت چپ خود داشتند و به سمت شهری به نام سیدودونه یا سیفتدونه^۳ به حرکت درآمدند. این منطقه، منطقه‌ای فقیر بود که به جز ماهی و آب، آذوقه‌ی دیگری را تأمین نمی‌کرد. ساکنان آنجا نیز اکتیوفاگی‌ها بودند و تنها راه تأمین خورد و خوراکشان ماهیگیری بود. بعد از این مکان، مسیر بعدی‌شان سیصد استادیای تا ترافیا^۴ فاصله داشت. یک دماغه از فضای قابل توجه.

از آنجا تا کاتایا^۵، یک جزیره‌ی کویری کوچک و مقدس شده به عطار و ونوس، مسیرشان سیصد استادیای بود. ساکنان جزیره‌های همسایه، بزها و گوسفندانشان را به آنجا می‌آوردند تا وقف آن خدایان کنند. این حیوانات به دلیل بی‌توجهی و مدت زمان طولانی‌ای که به حال خود رها شده بودند، کاملاً وحشی می‌شدند. از کاتایا، استان کرمان تمام شد. آنها سه هزار و هفتصد استادیای در امتداد ساحل کشتیرانی کردند. کرمانی‌ها در سبک زندگی‌شان به فارس‌ها شبیه بودند. سلاح و آرایش نظامی‌شان یکسان و به عنوان استان‌های مجاور، رسوم و عادت‌های هر دو شبیه یکدیگر بود.

نتیجه‌گیری

استان هرمزگان در جنوب کشور ایران در کرانه‌ی خلیج فارس و دریای مکران، دارای پیشینه‌ی درازی است. این گستره از دوره‌ی پیش از تاریخ مسکون بود و تمدن‌های گوناگونی در کرانه‌ها و پس کرانه‌ها و جزایر و بندرهای آن شکل گرفت. رود میناب در شرق هرمزگان و جاده‌ی باستانی هرموز به جیرفت، پیشینه‌ی تمدنی بیشتری نسبت به دیگر بخش‌های استان دارد. هر چند یافته‌های اندک باستان‌شناسی که از دیگر بخش‌ها به دست آمده‌است، دیرینگی بیشتری نسبت به راه باستانی و جلگه‌های رود میناب دارد، ولی مانده‌های تمدنی آنها برای ما باقی نمانده‌است. سفرنامه‌ی نثارخوس، نخستین سفرنامه‌ای است که روایاتی را درباره‌ی کرانه‌ها و پس کرانه‌های هرمزگان در دوره‌ی باستان بیان کرده‌است. این سفرنامه برای بازسازی تاریخ و گذشته‌ی این

۱. با توجه به مسافت‌های یاد شده و دانسته‌های کنونی ما، می‌توان این جزیره را با تنب بزرگ برابر دانست.

2. Pulôra

3. Siftdônè or Sidodônè

4. Trafia

5. Kataia

کرانه‌ها و بازسازی تاریخ خلیج فارس، ارزش فراوانی دارد. این سفرنامه، سکونت ایرانیان را از دوره‌ی باستان در کرانه و پس کرانه‌های خلیج فارس بیان می‌کند و در آن از استواری جامعه‌ی ایرانیان پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی نیز به خوبی یاد شده‌است. سرانجام باید گفت که سفرنامه‌ی نثارخوس راه جدیدی را برای پژوهش به روی پژوهشگران خلیج فارس گشوده‌است و این برگردان می‌تواند راهگشای بسیاری از پژوهشگران مشتاق برای شناخت گذشته‌ی خلیج فارس و کرانه و پس کرانه‌های آن باشد.

منابع و مأخذ

- بابک راد، جواد (۱۳۵۰)، «آثار ساسانی خلیج فارس»، فصلنامه‌ی بررسی‌های تاریخی، شماره‌ی ۴: ۱-۳۲.
- توفیقیان، حسین (۱۳۸۷)، «گاه‌نگاری نسبی محوطه‌های فرهنگی و تاریخی شهرستان بندرعباس بر اساس داده‌های باستان‌شناسی»، فصلنامه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۱۸۵: ۵۵-۲۹.
- خسروزاده، علیرضا (۱۳۹۱)، «بنادر و مراکز مهم تجاری و استقرار دوره اشکانی خلیج فارس در منابع کلاسیک»، پژوهشنامه‌ی خلیج فارس، دفتر چهارم، ص ۳۹-۶۶.
- _____ (۱۳۹۲)، «محوطه‌ها و استقرارهای اشکانی جزیره‌ی قشم»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره‌ی ۵: ۱۰۰-۷۹.
- سرلک، سیامک و نوروزی، عباس (۱۳۸۹)، گزارش‌های مقدماتی به منظور لایه‌نگاری تم مارون و سلاطان میران، رودان هرمزگان، چاپ نشده.
- سرلک، سیامک (۱۳۹۱)، «لایه‌نگاری تم مارون و سلطان میران»، رودان، هرمزگان، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، پژوهشنامه‌ی خلیج فارس، دفتر چهارم، ص ۳۷۱-۴۲۸.
- شارپ، نورمن (۱۳۴۳)، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی که به زبان آریایی و پارسی باستان نوشته شده، شیراز: دانشگاه شیراز.
- عباس‌نژاد سرشتی، رحمت و فاضلی‌نشلی، حسن (۱۳۸۵)، «فرایند فلزکاری در جنوب شرقی ایران در هزاره‌ی چهارم و سوم ق.م: ساز و کارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره‌ی ۲: ۸۱-۹۸.
- عبدلی، محمد (۱۳۹۶)، «نثارخوس و راه دشوار دور»، فصلنامه‌ی مطالعات خلیج فارس، شماره‌ی ۱۱: ۴۰-۳۰.
- مرداسنگی، عبدالجلیل (۱۳۹۵)، «خریس، غار راز آمیز مهر»، فصلنامه‌ی مطالعات خلیج فارس، شماره‌ی ۶: ۹۱-۸۳.
- _____ (۱۳۹۵)، «بقعه‌ی دریانوردان، واکاوی پیوند بین بقعه برخ در جزیره‌ی قشم با دریانوردان»، فصلنامه‌ی مطالعات خلیج فارس، شماره‌ی ۵: ۶۷-۷۶.
- مستوفی، احمد (۱۳۵۱)، «کوچ و بلوچ»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های جغرافیایی تهران، شماره‌ی ۸: ۴۶-۶۰.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم،

ترجمه‌ی علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
هرودت (۱۳۸۲)، تاریخ هرودت، ترجمه‌ی هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
Nearchus (1809), voyage of Nearchus, William Vincent, London.

Hormozgan in the Nearchhos travelogue

Mohammad Mirdadi ¹

Narges Bahadori ²

Abstract

Hormozgan province is located south of Iran, on the shore of Persian Gulf and Makran Sea. The shores of Persian Gulf have been a part of Hormozgan province since ancient times. Historical remains and archaeological findings of the province date back to 10000 year B.C.. Moreover, historical and geographical writings from 5th century B.C. also mention the shores of Persian Gulf. One of the oldest texts to mention Persian Gulf and the Makran Sea in Hormozgan province is the travelogue of Nearchus, written in the fourth century B.C.. After arriving in India, Alexander the Macedonian ordered some of his soldiers to march west from Indus Valley by the sea.

The objective of these soldiers was to take control of Suzian plain and Arvand River, which ran through the heart of Iranshahr city.

Nearchus led the expedition west, and he recorded his experiences for future generations. Crossing the Eastern shores, Nearchus reached Makran's governor. He mentions a number of stories about Bandar-e-Badis (Jask), Bandar-e-Hormoz-e-Kohne (Minab), Hormoz Islands, Qeshm, Kish, and other Hormozgan shores.

His stories have been a guide for many historians and geographers in rebuilding and writing the history of the area, and the dominion of the Persians from ancient times till now.

Keywords: Hormozgan, History, Ancient, Nearchus.

1. PhD student in Najafabad Azad University.

2. Language and Literature Student, Persian Gulf University, Bushehr.